

هو العليم

اهمیت دهه اول ذی الحجه و اعمال آن

برگرفته از آثار
حضرت علامه آیت الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
و
حضرت آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرهما

ویژگی ماه ذی الحجة الحرام

ماه ذی الحجة بسیار ماه مهمی است. و نه تنها این دهه، بلکه بیست روز دیگر هم مهم است. مناسبت‌هایی که در ماه ذی الحجة است، بسیار مناسبت‌های مهمی است. این ایام، ایام مبارکه‌ای است و توجه خاص و عنایت خاصی نسبت به این ایام هست که آن را از سایر ایام متمایز می‌کند. فضای این ماه، مخصوصاً ده روز اول آن، عجیب فضای توحیدی است! یعنی حال و هوای این چند روز، همین طور توحیدی است و اشتداد پیدا می‌کند تا اینکه اختتام و نهایت شدت آن به روز دهم می‌رسد که روز عید قربان است.

دهه اول شهر ذی الحجة الحرام، از معدود ایامی است که بنا بر فرمایش بزرگان، اهل معرفت برای آن از قبل انتظار می‌کشیدند. حالتی که برای بزرگان در این دهه ذی الحجة اتفاق می‌افتد بسیار حالات غریبی است. قدر این دهه ذی الحجة را خیلی بدانیم [چون] فتح بابی که برای بسیاری از بزرگان شده، در این دهه شده است؛ به همین جهت در اربعین حضرت موسی علیه السلام هم این مسئله به چشم می‌خورد.^۱

حالات توحیدی حضرت موسی در دهه اول ذی الحجة

در آیه قرآن نسبت به این مسئله اشاره شده که می‌فرماید: ﴿وَوَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً﴾؛ «ما با حضرت موسی، سی روز را برای مناجات و حالت خاص در کوه طور وعده قرار دادیم.» آن ایامی که نسبت به آن در روایات داریم که حضرت موسی نه چیزی خورد، نه آشامید و نه لحظه‌ای او را خواب دربرود.^۳ و این همان حالت جذبه است که برای سالک پیدا می‌شود و در آن حال گرچه به امور عادی و ظاهری می‌پردازد، ولی کشش روحی و انجذاب نفسی، دیگر مجالی برای پرداختن به جسم برای او نمی‌گذارد.

این حال ممکن است برای خیلی از سالکان پیدا شود؛ البته موقت است و ممکن است در یک روز پیدا شود، ممکن است در یک هفته پیدا شود، و ممکن است در یک ساعت. برای بعضی از افراد این مسئله در طول شب پیدا می‌شود و گاهی از اوقات ممکن است به حدی اشتداد پیدا کند که توان را ببرد و بر نفس غلبه کند. این مسئله، به حضرت موسی علیه السلام مربوط بوده که خداوند آن‌طور حالت جذبه برای آن حضرت به وجود

^۱ جهت اطلاع از اهمیت و جایگاه دهه اول ماه ذی الحجة رجوع شود به؛ إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۴.

^۲ سورة اعراف (۷) آیه ۱۴۲.

^۳ مصباح الشریعه، ص ۱۹۶؛ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمُشْتَقُّ لَا يَشْتَهِي طَعَامًا وَلَا يَلْتَذُّ شَرَابًا وَلَا يَسْتَطِيبُ رُقَادًا وَلَا يَأْسُ حَمِيمًا وَلَا يَأْوِي دَارًا وَلَا يَسْكُنُ غُمْرَانًا وَلَا يَلْبَسُ ثِيَابًا لَيِّنَةً وَلَا يَقَرُّ قَرَارًا وَيَعْبُدُ اللَّهَ لَيْلًا وَنَهَارًا رَاجِيًا بِأَنْ يَصِلَ إِلَى مَا يَشْتَقُّ إِلَيْهِ وَيُنَاجِيهِ بِلِسَانِ الشَّوْقِ مُعَبِّرًا عَمَّا فِي سِرِّرِيَّتِهِ كَمَا أَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مِيعَادِ رَبِّهِ وَ﴿وَعَجَلَتْ إِلَىٰ كَرَبِّ لَتَرَضَىٰ﴾ وَفَسَّرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ حَالِهِ أَنَّهُ مَا أَكَلَ وَلَا شَرِبَ وَلَا نَامَ وَلَا اسْتَبْهَى شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فِي ذَهَابِهِ وَمَجِيئِهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا شَوْقًا إِلَى رَبِّهِ فَإِذَا دَخَلَتْ مِيزَانُ الشَّوْقِ فَكَبُرَ عَلَى نَفْسِكَ وَ مُرَادِكَ مِنَ الدُّنْيَا وَدَعَّ جَمِيعَ الْمَالُوفَاتِ وَاصْرَفَهُ عَنْ سَوِيِّ مَعْشُوقِكَ وَ لَبَّ بَيْنَ حَيَاتِكَ وَ مَوْتِكَ لَبِيكَ اللَّهُمَّ لَبِيكَ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَكَ وَ مَثَلُ الْمُشْتَقِّ مَثَلُ الْغَرِيقِ لَيْسَ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا خَلَاصُهُ وَ قَدْ نَسِيَ كُلَّ شَيْءٍ دُونَهُ.

آورد که در تمام این مدت، این جسم احساس خواب و گرسنگی و تشنگی نکرد! و هیچ بعید نیست و اشکالی هم ندارد.

وقتی انسان بتواند به واسطه قوای روحی بر قوانین ماده حکومت و غلبه کند، این بدن در تحت تسخیر نفس درمی آید و سر سوزنی تغییر و تحول در آن پیدا نمی شود. این یک قسمت قضیه است. البته بعضی از حالات دیگر هست که مشابه این حال است و روی بدن [نیز] تأثیر می گذارد، اما به این ارتباط ندارد؛ آن یک مسائل دیگری است.

و در این حال حضرت موسی به این کیفیت بود که **لَمْ يَنَمْ وَلَمْ يَأْكُلْ وَلَمْ يَشْرَبْ**؛ نه خواب حضرت را گرفت و نه جرعه آبی در این مدت نوشید و نه به چیزی نیاز پیدا کرد.^۱

خلاصه حضرت موسی در این اربعین، دائماً در حال جذبه بود. از آن جذبه هایی که اگر خدا قسمت کند، و یک خرده اش را اگر به ما بدهد، ما تمام عالم را با مافیها و مَن فیها کنار می گذاریم! هم هرچه هست و هم هرکسی هست، هر دو را به کناری می گذاریم و دیگر اصلاً انسان نمی تواند توجه کند؛ اگر بخواهد ذهن و فکر خودش را به مسائل دیگر بیاورد، حالت تهوع پیدا می کند.

حضرت موسی چنین وضعیتی داشت. بعد خداوند می فرماید: **﴿وَأَتَّ مَمَّ نَهَا بَعَشَرَ﴾**؛ «ده روز دیگر به وعده ای که به حضرت موسی دادیم، اضافه کردیم.» وعده اول سی روز بود، والا [از همان ابتدا] می فرمود: **﴿وَوَعَدْنَا مُوسَى﴾** **أَرْبَعِينَ لَيْلَةً**؛ [در حالی که] خداوند می فرماید: چهل روز وعده ندادیم، یک ماه وعده دادیم که در سی روز قضیه تمام می شود و برای حضرت موسی فتح باب می شود: مسائل و حجاب ها را رد می کند، از عوالم معنا عبور می کند، و برای او در این یک ماه انکشاف حقایق ربوبی و اسرار عالم ربوبی تحقق پیدا می کند. اما یک ماه که شد، دیدیم ده روز دیگر جا دارد [که] یک مقدار چاشنی و پیاز داغش را اضافه کنیم! آن واقعیت توحید باید باز ادامه داشته باشد که به چهل روز برسد.

در این آیه قرآن هم خداوند این موضوع را درباره حضرت موسی بیان می کند: **﴿وَوَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً﴾** و **﴿وَأَتَّ مَمَّ نَهَا بَعَشَرَ﴾**؛ دیدیم سی روز برای او کم است؛ هنوز جا دارد که مسائل توحیدی برای او کاملاً بشکفد و باز شود و در همان حد سعه وجودی خود مطالب را دریابد. ده روز به آن اضافه کردیم. این ده روز، همین ده روز ذی الحجه است؛ یعنی از همان اول ماه ذی القعدة این اربعین شروع می شود و این ده روز، ده روز خاص است.

شاید هم قصد و غرض از این نحوه تکلم، این است که خداوند اهمیت این ده روز را به ما یادآوری کند

^۱ همان.

که این ده روز، حسابی سوای آن سی روز دارد و مسئله اش فرق می کند.^۱

دستورات اولیای الهی راجع به ماه ذی الحجه

اهمیت رعایت مراقبه

بهتر است که سالک به خصوص در این ده روز، ذهن و فکر خود را از کثرات و تعلقات و اشیاء خارجی، بیشتر به سمت توحید ببرد تا بتواند بیشتر استفاده کند. و این دهه، همان ایام الله است که در سوره ابراهیم خداوند به حضرت موسی می فرماید: ﴿وَذَكِّرْهُمْ بِأَيِّمِ اللَّهِ﴾؛^۲ «آنها را متوجه کن که این دهه ذی الحجه را بسیار مغتنم بشمارند و از این سفره ای که پهن شده، نصیبشان را بگیرند.»

مهم ترین مطلبی که در این ایام معروف به اربعین حضرت موسی می شود مورد توجه قرار بگیرد، توجه به وضعیت و موقعیت خود انسان است.

از یاد نمی برم که مرحوم والد - رضوان الله علیه - به خصوص در این ایام، دوستان و شاگردانشان را دعوت می کردند به مرور اعمال و افکار و نیات گذشته ای که در این یک سال با آن نیات و اهداف و توجه، عمرشان را سپری کرده اند. خیلی توصیه می کردند که دوستان در ایام ماه ذی القعدة و به خصوص در دهه ذی الحجه به این مسئله توجه داشته باشند و حالات خودشان را مروری کنند.^۳

معنای مراقبه

اُس و اصول پایه های راه، مراقبه است. اگر انسان مراقبه اش خوب بود، پیشرفت می کند و اگر مراقبه اش خوب نبود، هر چقدر کار کند ضایع می شود. مراقبه در حکم پرهیز کردن مریض است. اگر مریضی که دوا می خورد پرهیز نکند، آقای دکتر می گوید: «آقا، دست نگه دار، دیگر کافی است!» اگر پرهیز نکند ممکن است آن دوائی که می خورد و آن غذای ناپرهیزی با هم ترکیب شوند و دست به دست همدیگر بدهند و آن مریض را بکشند. این دوا در صورتی خوب است که آن موانع و غذاها، ضدّ مرض و ضدّ این دوا نباشد. پرهیز یعنی معده را خالی کردن از آنچه ضدّ این مرض است. وقتی معده پاک شد دوا اثر می کند. مراقبه حکم پرهیز را دارد.

مراقبه این است که انسان حواسش را جمع کند، دل به غیر خدا ندهد، معصیت نکند، توجه به غیر خدا نکند، سرش را در راه خودش بیندازد و به این طرف و آن طرف نگاه نکند؛ این طرف و آن طرف نگاه کردن، در

^۱ شرح حدیث عنوان بصری، جلسات ۱۶۲، ۲۰۲ و ۲۱۳؛ سلوک خانواده (طهران)، جلسه ۵.

^۲ سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۵.

^۳ شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۱۶۲؛ شرح دعای ابو حمزه ثمالی، رمضان ۱۴۳۱ ه.ق، جلسه ۱۹.

ذهن خاطره می آورد و این خاطره اثر می گذارد، و دل به دنبال آن خاطره بلند می شود و فکر می کند.

شما امروز یک صحنه ای می بینید، شب خوابش را می بینید؛ چرا انسان این صحنه را ببیند تا اینکه خواب صحنه را ببیند؟! [بلکه باید] فکر خدا کند که شب خواب خدا را ببیند و امثال اینها.

مراقبه حفظ است؛ وقتی که حفظ شد، یک درجه بالاتر و بالاتر و بالاتر می رود تا اینکه برسد به آنجایی که باید برسد.^۱

کلام دقیق مرحوم علامه طباطبائی راجع به مراقبه

من (علامه طهرانی) یک روز از حضرت علامه طباطبائی سؤال کردم: فلان عمل در چه صورت مؤثر است؟ ایشان فرمودند: «با مراقبه! مراقبه!» بعد خودشان تفسیر کردند که مراقبه معنایش این است:

«صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر به دوام *** ناتمامان جهان را کند این پنج تمام»^۲

یعنی حتماً برای تحقق مراقبه عمل به این امور لازم است که عبارت است از:

۱. صمت: یعنی سکوت.^۳

^۱ مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۸۲.

^۲ دیوان اشعار قاسم انوار، مقطعات شماره ۱۸؛

صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر بدوام *** ناتمامان جهان را بکند کار تمام

^۳ آیین رستگاری، ص ۱۲۰؛

«راه سیر و سلوک برای آرامش نفس است که تجلیات خدا فقط در سایه آرامش نفس است.

روایتی داریم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می فرماید: **لَوْلَا تَمَرِجٌ فِي قُلُوبِكُمْ وَ تَكْثِيرٌ فِي كَلَامِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَىٰ وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ.** «اگر این اضطراب و تشویش و دگرگونی در دل های شما نبود، و این زیادی گفتار بر زبان شما نبود، هر آینه البته شما می دیدید آنچه را که من می بینم و می شنیدید آنچه را که من می شنوم.»

باز در حدیث نبوی دیگر داریم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که: **لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ حَوْلَ قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَرَأَوْا مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.** «اگر شیاطین اطراف قلب فرزند آدم دور نمی زدند و آن را احاطه نمی کردند، این فرزند آدم ملکوت آسمان و زمین را می دید.»

زیادی گفتار چه ربطی به قلب دارد؟ این گفتار و کلامی که انسان دارد یک اثر وجودی از نفس اوست که ناشی از اراده اوست. نفس چیزی را می بیند، تصویری می کند، خواهشی دارد، صورتی را در نزد خودش، از معنا یا از صورت ذهنی در نظر می آورد، آن وقت آن معنایی را که می خواهد در خارج برای دیگری القاء کند، غیر از زبان راهی ندارد که آن معنا را القاء کند؛ پس این گفتار، یک گفتار جدای از دل نیست، اثری است که از دل و نیت حکایت می کند؛ پس گفتار نشان دهنده نفس و حقیقت انسان است، گفتار نشان دهنده صاحب نفس است، گفتار نشان دهنده شقی و سعید است. افکار انسان و نیت انسان و عقائد انسان و اراده انسان از آثار نفس انسان است و این گفتار حکایت از آنها می کند؛ پس وجود نازله ای از همان معانی منطوقی در نفس است؛ یعنی وقتی نفس را، خواهشش را، تقاضایش را، اراده اش را بخواهیم پایین بیاوریم، با همین گفتار پایین آورده ایم و ارائه و نشان داده ایم؛ پس گفتار هر کس نماینده اوست، نماینده شخصیت و حرکت اوست؛ چون گفتار خود او را نشان می دهد، این رابطه بین گفتار و قلب

۲. جوع: یعنی گرسنگی، تنظیم غذا و خودداری کردن از زیاده‌روی و امثال اینها؛ و روزه که معلوم است حدّ اعلی و اکمل است، به شرط اینکه در موقع افطار یا سحر تدارک مافات نشود و آن قدر انباشته نشود تا اینکه تمام آن آثار روزه از بین برود.

۳. سهر: بیداری آخر شب است. اصلاً سالک که آخر شب و بین الطلوعین بیدار نباشد به جایی نمی‌رسد، هزار سال هم زحمت بکشد، فایده ندارد. این دستور اساسی است!

۴. غُزَلت: یعنی دوری از ابناء دنیا و اهواء و آراء مردم دنیاپرست و کسانی که همشان به دست آوردن مال و جاه و اعتبار است؛ گرچه مسلمان هستند و نماز می‌خوانند، ولی درد دین ندارند، درد خدا ندارند، دردشان همین مسائل زندگی و اجتماعی و امثال اینهاست. برخورد با اینها انسان را خسته و کسل می‌کند و روح را از بین می‌برد.

است. حالا چرا انسان گفتار نکند؟ بله، اگر قلبش، قلبی باشد صاف و مطهر و پاک و راه‌رفته و رسیده، مانند صدیقین و مقربین، گفتارش عین حق است؛ کم باشد، زیاد باشد، شب تا صبح باشد، هیچ تفاوتی نمی‌کند. مثل خطبه‌هایی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌خواند؛ مثل فرمایشاتی که دارند، آنها حق‌اند؛ چون این گفتار از آن نفس نیست، از آن خداست، پس گفتار عین حق است. کم باشد، زیاد باشد، یکی است.

و اما آن کسی که می‌خواهد عبور کند، باید گفتار خودش را تصحیح و کنترل کند. برای اینکه گفتارش را کنترل کند، باید قلبش را کنترل کند تا گفتار به زبان نیاید؛ چون بین گفتار و قلب رابطه هست، لذا انسان بایستی سکوت اختیار کند تا قلب هم تکان نخورد و آرام بگیرد. انسان وقتی آن معانی را که می‌خواهد در ذهن بیاید، به زبان نیاورد، آنجا ترمز می‌کند، دیگر نمی‌گذارد آن معانی ولو معنای خراب باشد، نزول پیدا کند.

من باب مثال: انسان غضب کرده، می‌خواهد کسی را سبّ کند، اگر جلوی گفتار خودش را نگیرد سبّ می‌کند؛ ولی اگر در نیت می‌خواهد سبّ کند، اما جلوی گفتار را بگیرد، آنجا ترمز شده، جلوگیری کرده، دندان روی جگر گذاشته و جلوی خودش را گرفته و نگذاشته آن معنی خراب به زبان بیاید. این معنا اگر تکرار پیدا کند و برای انسان ملکه بشود، دیگر نیت بد هم نمی‌آید. ده بار انسان می‌خواهد به کسی تندی کند ولی برای خدا، جلوی خودش را می‌گیرد، دیگر نیت تندی هم برایش نمی‌آید، فکر تندی نمی‌آید دیگر، فکر خراب برایش نمی‌آید، و کنترل این هم به دست زبان است؛ یعنی راه کنترل قلب حفظ زبان است. می‌گوید: زبان را ببند تا قلب خراب نشود؛ و این آرامشی که برای قلب پیدا می‌شود به واسطه این است که زبان باید ساکت باشد؛ و الا اگر زبان حرکت کند، قلب همیشه در تمریج است، همیشه آشوب است؛ زیرا که زبان نماینده قلب است و با مُدِرکات قلبی نسبت مستقیم دارد. حالا چقدر انسان سکوت بکند؟ این فرق می‌کند؛ در منازل و مراحل مختلف فرق می‌کند. در اوّل برای سالک می‌گویند: از زوائد باید سکوت اختیار کند؛ نه اینکه تنها از غیبت و دروغ و از این حرف‌ها. از حرف‌های عادی هم که انسان می‌زند ولی نه فایده دنیوی دارد نه اخروی، باید دوری کند، انسان باید یک قفلی به دهانش بزند و حرف زیادی نزند. سالک باید صددرد کنترل زبانش دست خودش باشد، هر حرفی که می‌خواهد بزند، ببیند این حرف اصلاً صحیح است یا نه؟ چه فایده‌ای بر آن مترتب است؟ این کنترل اعم است از اینکه گفتار باشد یا مسموعات؛ چیزهایی را که انسان می‌شنود آن هم برای قلب تمریج می‌آورد. انسان نباید همه چیز را بشنود، آن چیزهایی را باید بشنود که برایش فایده دارد.»

۵. دوام ذکر: یعنی پیوسته انسان در دلش باید یاد خدا باشد و به فکر خدا باشد.^۱

اعمال دهه اول ذی الحجه

نماز دهه اول

مستحب است در هر شب از دهه اول ماه بین [نماز] مغرب و عشا دو رکعت نماز به جا آورده شود، در هر رکعت آن سوره فاتحه الكتاب و اخلاص و این آیه خوانده شود:

﴿وَوَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَيْنَاهَا بَعْشًا ۚ فَتَمَّتْ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ۚ وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخِ ۖ اذْكُرْ لِي فِي قَوْمِي وَأَصْلَحْ ۚ وَكَاتَبْنَا آلَ مُوسَىٰ سَبِيلَ آلِ مُوسَىٰ ۚ﴾^۲

کسی که این نماز را بخواند در ثواب با حجاج شریک می شود، گرچه حج نکرده باشد.^۳

روزه

از جمله مسائلی که باید در این دهه به آن توجه کرد، روزه است. به استثنای عید قربان که روزه حرام است، این نه روز روزه اش بسیار مؤکد است؛ حتی در روز عرفه که روزه بسیار تأکید شده است. آن قدر که بر روزه این دهه تأکید شده است حتی در ماه رجب در روایات به این مقدار نیست.^۴

ادعیه ماه ذی الحجه

اذکار توحیدیّه موسویّه

از جمله مطالب این دهه، اذکار توحیدیّه امیرالمؤمنین علیه السلام است، که ده فقره است و بسیار بسیار اذکار عجیبی است، که به اذکار توحیدیّه موسویّه معروف است. در جریان همین اربعین حضرت موسی، خداوند حقیقت و واقعیت اینها را به نفس حضرت موسی القاء کرد. در روایات هم داریم که انسان اینها را هر روز بخواند، و حتی در بعضی از روایات هست که اگر بتواند ده مرتبه بخواند، خیلی بهتر است.^۵ البته همان طور که عرض شد، اینها را با توجه به معنا بخواند.

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ اللَّيَالِي وَ الدُّهُورِ. خیلی عجیب است! کسانی که به مبانی وجود، وحدت وجود، صرافت وجود و حقیقت بسیطه وجود اشکال وارد می کنند، راجع به این ذکر توحیدی چه می گویند؟! چگونه معنا می کنند؟! غیر از اینکه می گویند: آقا بخوانیم، برویم؟!

^۱ آیین رستگاری، ص ۱۵۱.

^۲ سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲.

^۳ إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۵؛ المراقبات، ترجمه ابراهیم محدث بندرریگی، ص ۴۲۴.

^۴ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۸۷؛ ثواب الأعمال، ص ۷۳؛ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۷۳۶؛ إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۵.

^۵ شرح حدیث عنوان بصری، جلسات ۱۶۲ و ۲۰۲.

[حضرت در این اذکار می‌فرمایند:] «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ اللَّيَالِي وَ الدَّهُورِ**؛ به میزان و عددِ شب‌ها و روزگارها، خدا و معبود و مؤثری نیست.» یعنی در تمام عالم ماده و عالم خلقت، حقیقت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** سرّیان دارد. «**عَدَدَ اللَّيَالِي**»، [یعنی] به اندازه شب‌ها **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است. یعنی آن واقعیت و حقیقت، همان ظهوری است که شما آن را به صورت شب می‌بینید، همان ظهوری است که شما آن را به صورت روزگار می‌بینید، به صورت چرخ و فلکِ دوار می‌بینید. آن ظهورش همین است.

«**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ أَمْوَاجِ الْبُحُورِ**؛ به عددِ امواج دریاها، حقیقتِ **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** سرّیان دارد.» خیلی عجیب است! «**عَدَدَ أَمْوَاجِ الْبُحُورِ**» یعنی چه؟ یعنی نه تنها خودِ دریا آن ظهورِ حقیقتِ **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است و از خودش استقلال ندارد و آن واقعیتِ توحیدی و وجودِ صرف در این دریا سرّیان دارد، [بلکه] حتی حرکت او هم همان ظهور و تبلورِ واقعیت و مفهوم **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است.

«**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ رَحْمَتُهُ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ**!» هر چه هست در این جمله است! کجا می‌روید؟! به چه توجه می‌کنید؟! چه را جمع می‌کنید؟! به چه تعلّق پیدا می‌کنید؟! دنبال چه کسانی می‌روید؟! جمع اموال، جمع نفوس، جمع اصدقاء، جمع اطرافیان؛ چرا از حقیقتِ **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** غفلت کرده‌اید؟! دنبال آن حقیقت بروید و رحمت خدا را ببینید که آن رحمت با شما چه می‌کند! آن رحمت را کنار گذاشته‌اید و دائماً کثرات را جسییده‌اید؟!

«**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ رَحْمَتُهُ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ**!» [یعنی] رحمتی که در ظهورِ **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** در نفس شما پیدا می‌شود، دیگر چیزی و تعلّقی را باقی نمی‌گذارد، دیگر توجّه به کثرتی و صحبت از این چرت و پرت‌ها را باقی نمی‌گذارد! صحبت از اینکه «اینجا این کار را بکنیم»، «آنجا این کار را بکنیم»، «چرا اینجا این طور شد؟!»، «ای وای! این بالا رفت! بر سرمان بزنیم!»، «ای وای حالا آن پایین آمد!»، «آی ضرر کردیم، آی نفع بردیم» را باقی نمی‌گذارد! آن رحمتی که در تجلّیِ **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بر نفس و قلب می‌آید، دیگر برای این جمع و تفریق‌ها چیزی باقی نمی‌گذارد.

«**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الشُّوْكِ وَ الشَّجَرِ**؛ به اندازه خارها و درختان، **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**»

«**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الشَّعْرِ وَ الْوَبَرِ**؛ به اندازه تکتک موی حیوانات و کرکِ آنها، تجلّیِ **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

وجود دارد.» عجیب است!

«**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الْحَجَرِ وَ الْمَدَرِ**؛ به میزان سنگ‌ها و کلوخ‌های عالم - نه تنها زمین! - واقعیتِ **لَا إِلَهَ**

إِلَّا اللَّهُ است. دیگر خدا چطور خودش را معرفی کند؟! چطور بگوید من همه چیزم؟! چطور بگوید من همه جا هستم؟! چطور آن معنای صرافت خودش را بخواهد همه‌جا بیان کند؟!

یعنی هر حقیقتی را که می‌بینید، یک سرِ ربطی به او دارد، و یک سرِ فناء در خود دارد؛ بدون او فانی

است، با او باقی است! با ارتباط به او بقاء پیدا می کند و بدون ارتباط به او فناء پیدا می کند. آیا این غیر از همان معنای سَرِیَانِ حقیقت توحید در همه اعیان خارجی است؟! اگر این نیست پس چیست؟!

«**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ لَمَحِ الْعُيُونِ**؛ به اندازه پلک زدن ها، واقعیت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** وجود دارد!» همین پلکی که بر هم می زنیم ظهور **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است!

شخصی از رفقا و دوستان در [بیان] بعضی حالات [خود] می گفت:

وقتی بین الطلوعین ذکر می گفتم، وارد حیاط می شدم، می دیدم از برگ برگ درختان در حیاط، صدای **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بلند است!

بفرمایید! این هم چشم بندی و تخیل است؟! کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است: «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ**

لَمَحِ الْعُيُونِ؛ به عدد پلک زدن چشم ها، حقیقت و واقعیت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** وجود دارد.»

حکایتی عجیب از تجلی توحیدی برای شخصی از بزرگان

یکی از دوستان مرحوم آقا (علامه طهرانی) مرحوم آقا سید عبدالله فاطمی شیرازی بود.^۱ مرحوم آقا [از

قول او] نقل می فرمودند:

یک شب نیمه شعبانی در نجف بودم که مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی^۲ من را دید و گفت: «فلانی،

من شب نیمه [شعبان] نمی توانم به زیارت سیدالشهداء بروم. مردم از همه جا برای زیارت می آیند.

بیا این پول را بگیر و عوض من برو و زیارت کن و حاجت من را هم بگیر و بیاور.»

ما به کربلا آمدیم و در خیمه گاه رفتیم و در آنجا اول به حمام رفتیم و غسل زیارت کردیم. وقتی

که وارد خزینه^۳ شدیم، این آب که تکان می خورد، دیدم از همه این آب و حرکت آب، صدای «یا

هو» بلند شد! در هر موجی که می آید، می گوید: «یا هو»... این امواج همه «یا هو» می گویند.

دیدیم از همه جا دارند همه می گویند «یا هو». خلاصه ما نفهمیدیم چه شد: غسل کردیم؟ نکردیم؟!

آمدیم بیرون و به زیارت حضرت سیدالشهداء رفتیم و همین که می خواستیم به حضرت عرضه

کنیم و بگوییم که آمده ایم، فلانی تقاضایی و حاجتی دارد، حضرت به ما گفتند: «برو به او بگو

دادیم!» از کربلا به نجف آمدیم و وقتی به او رسیدیم، می خواستم بگویم حاجت را گرفتم، گفتند:

«دیشب رسید! همان دیشب این مسئله به ما رسید.»

خب حقیقت «یا هو»، از **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** قدری قوی تر است. خوش به حالشان! خوش به حالشان که اینها

مسئله را بردند!

امیرالمؤمنین می فرماید: «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ أَمْوَاجِ الْبُحُورِ**؛ به عدد حرکت های امواج دریا، حقیقت **لَا**

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ظهور دارد.» بفرمایید! این معنا برای خیلی ها تجسم پیدا می کند و روشن می شود. بسیاری از افراد،

^۱ یک وقتی بیشتر با هم مانوس بودند، ولی سال های آخر حیات آن مرحوم (آقا سید عبدالله فاطمی شیرازی) دیگر قدری ارتباط کم تر شد.

^۲ مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی آن مرد بزرگ، که یاد و نامش را ایشان (مرحوم علامه طهرانی) در کتاب ها آورده اند.

^۳ فرهنگ فارسی عمید: «خزینه: حوض آب گرم بزرگی در حمام های قدیمی برای شستشو و غسل.»

از دوستان و رفقا بودند و هستند که این معانی برایشان روشن و ظاهر است.

کیفیت ظهور و تجلی خداوند در تمام موجودات

«**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي اللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ**؛ شب وقتی که می آید، صبح وقتی که باز می شود، در همه اینها **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** ظهور دارد.»

«**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الرِّيحِ فِي الْبَرَارِ وَ الصُّخُورِ**؛ عدد بادهایی که در بیابانها و در صخره ها در جریان است.»

بعضی از دوستان به من می فرمودند: «وقتی ما صدای باد را می شنیدیم، همراه با آن صدای **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** به گوشمان می رسید.» البته گوش دل؛ اینها همه هست.

آن شخصی که نقل می کند و می گوید: وقتی امیرالمؤمنین شبها می آمد به من سر می زد، علامتش این بود که وقتی می آمد، می دیدم سنگریزه های این در و دیوار، با او به ذکر تسبیح مشغول هستند،^۱ اینها شوخی نیست! نه اینکه در آن موقع ایجاد شود! [بلکه] این هست! گیرنده را باید بالا ببریم تا بشنویم.

الآن در این اطاق همه امواج هست، ولی ما نمی شنویم؛ گیرنده نداریم! ضبط نداریم! گیرنده داشته باشیم، به مقدار قدرت و قوت گیرنده، دریافت می کنیم. گیرنده مان ضعیف باشد، بعضی از امواج را می گیرد؛ فرکانس گیرنده قوی تر باشد، امواج بیشتری را می گیرد. هرچه آن گیرنده بالاتر و قوی تر باشد، قدرت جذب و ظهور امواج بیشتری را دارد.

به فرمایش مرحوم حاجی سبزواری رحمه الله علیه:

موسی ای نیست که دعوی أنا الحق شنود *** ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست^۲

موسایی پیدا نمی شود که بشنود والا هیچ شجری نیست که این زمزمه را نداشته باشد! همه دارند؛ تو موسی بشو تا أنا الحق را بشنوی. پس همیشه أنا الحق هست. أنا الحق در آن شجر بوده، أنا الحق در این میکروفونی که الآن در جلوی من است، هم موجود است. چه کسی این را می شنود؟ موسی باید بیاید تا بشنود! أنا الحق در این ستون و فرش و طاق است، أنا الحق در حرکت این پنکه ای است که الآن دارد می گردد. در همه اینها ظهور حقیقت و سرّیان توحید هست؛ گیرنده را قوی کن تا بفهمی! در این سطح بالا بیا، همین سطح را به تو نشان می دهند، بالاتر را نشان نمی دهند. بالاتر بیا، باز همان سطح را به تو نشان می دهند. هرچه بالاتر آمدی مطابق آن افقی که می رسی می بینی. نه اینکه نیست! هست؛ ما باید به آن مرتبه برسیم تا ببینیم که

^۱ روضة الشهداء، ص ۲۳۹.

^۲ دیوان حاج ملاهادی سبزواری، ص ۲۹.

مسائل چیست، حقایق پشت پرده چیست. حقایقی که وجود دارد، نه اینکه بعداً خلق شود؛ الآن وجود دارد، اما چشم دیدن نداریم.

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنَ الْيَوْمِ إِلَى يَوْمٍ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ.» در تمام عالم وجود سریان حقیقت لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

وجود دارد.^۱

ظهور ذات و اسم و صفت خدا در هر موجودی به استعداد آن

هم چنین مرحوم علامه طهرانی در کتاب معادشناسی در شرح این تهلیلات وارده می‌فرمایند:

به‌به از آن تهلیلاتی که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده است که در دهه اول ماه ذی‌الحجّه الحرام

خوانده می‌شود:

۱. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ اللَّيَالِي وَ الدَّهُورِ.

۲. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ أَمْوَاجِ الْبُحُورِ.

۳. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ رَحْمَتُهُ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ.

۴. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الشُّجُوكِ وَ الشَّجَرِ.

۵. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الشُّعْرِ وَ الْوَبَرِ.

۶. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الْحَجَرِ وَ الْمَدَرِ.

۷. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ لَمَحِ الْغُيُونِ.

۸. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي اللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ.

۹. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الرِّيَّاحِ فِي الْبَرَارِيِّ وَ الصُّخُورِ.

۱۰. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنَ الْيَوْمِ إِلَى يَوْمٍ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ.

۱. به تعداد یکایک شب‌ها و روزگاریها، خدایی جز خدا نیست.

۲. به تعداد یکایک موج‌های دریاها، خدایی جز خدا نیست.

۳. خدایی جز خدا نیست؛ و رحمت او مورد پسند و انتخاب است از چیزهایی را که مردم گرد می‌آورند.

۴. به تعداد یکایک خارها و درخت‌ها، خدایی جز خدا نیست.

۵. به تعداد یکایک موها و کُرک‌ها، خدایی جز خدا نیست.

۶. به تعداد یکایک سنگ‌ها و کلوخ‌ها، خدایی جز خدا نیست.

۷. به تعداد یکایک برهم‌نهادن چشم‌ها، خدایی جز خدا نیست.

۸. خدایی جز خدا نیست، در شب که می‌گذرد و سیاهیش عالم را می‌گیرد، و در صبح که می‌درخشد و

نور می‌دهد.

۹. به تعداد یکایک بادهایی که در بیابان‌ها و سنگ‌ها می‌وزد، خدایی جز خدا نیست.

^۱ شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۲۰۲.

۱۰. خدایی جز خدا نیست، از امروز تا روزی که در صور دمیده شود و قیامت برپا گردد.

هر گلی که می‌روید و هر ذره‌ای و هر سنگی و هر ریزه‌ماسه‌ای که باد در فضا منتشر می‌کند **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است و نشان‌دهنده ذات او و اسم او و صفت اوست، منتهی در حد استعداد و ظرفیت خود. پس تمام عالم **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است: عالم ملک و ملکوت.

مردگان همه از «اهل لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» شده‌اند

اولین ذکری که می‌گوییم، **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است. در موقع اسلام آوردن **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است. وقت مردن هم **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است. ولی افسوس که انسان معنای این ذکر را نمی‌فهمد و با تأمل و دقت تفسیرش را پی‌جویی نمی‌کند و به زبان نمی‌آورد، وقتی که از دنیا رفت و جنازه‌اش را برداشتند بر جنازه او می‌خوانند: **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**. یعنی ای مُرده مسکین! حالا فهمیدی که **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است؟! فهمیدی که غیر از خدا معبودی نیست؟! مؤثری نیست؟!

در زندگی هر چه به تو گفتند: **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**، نفهمیدی! و از استکبار و شخصیت‌طلبی بیرون نیامدی! و از استقلال‌منشی و ربوبیت قدمی به جاده عبودیت نهادی! اینک بر تو مسلّم و واضح و روشن شد که: **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**.

مستحب است انسان چون به قبرستان وارد می‌شود سلام کند؛ به چه کسی؟ به **اهل لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**. به آن کسانی که از زمره **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و اهل توحید شده‌اند و با ظهور جلال و عظمت حضرت احدیت به قبض روح، همه چیز خود را تسلیم حق نمودند و از فرعونیت و خودپرستی برون آمدند، و **طَوْعاً أَوْ كَرْهاً** اقرار و اعتراف به وحدانیت ذات حق تعالی و تقدس نمودند، و در این قبرستان همگی بدون تفاوت خفته‌اند؛ زن و مرد، پیر و جوان، بچه و بزرگ، عالم و عامی، غنی و فقیر، رئیس و مرؤوس، متعین و بدون شهرت؛ همه صفا نموده، و فعلاً نه جنگی و دعوایی، نه خودفروشی و استکباری؛ همه در یک ردیف خسییده‌اند! سکوت محض که دلالت بر **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** دارد، فضای قبرستان را پُر کرده است.

از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت است که چون وارد قبرستان شدی بگو:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا أَهْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَيْفَ وَجَدْتُمْ قَوْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.
يَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اغْفِرْ لِمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ احْشُرْنَا فِي زُمْرَةِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى وَلِيِّ اللَّهِ.^۲

^۱ از روی اطاعت (اختیار) یا اکراه (اجبار).

^۲ این دعا را مجلسی در کتاب دعای «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۲۲، ص ۳۰۲ آورده است.

داستان ظهور «لا إله إلا الله» برای پیرمردی روشن ضمیر

پیرمردی روشن ضمیر که فعلاً نیز حیات دارد می گفت: در ماه رخصانی که حال خوشی داشتم، یک شب نور توحید را در همه موجودات مشاهده می کردم که همه چیز لا إله إلا الله بود. در آن حال دیدم که گربه ای از این دیوار بر آن دیوار جستن کرد و پرید؛ گربه لا إله إلا الله بود و پرش او نیز لا إله إلا الله بود!^۱

^۱ معادشناسی، ج ۶، ص ۳۱.